۱۰۸۹۶

مجموعه ۱۰۸۹۶

۱- رساله عرفانی چشتیه

۲- در بیان سلسله طریقه

۳- رساله مراقبه

۴- شرح غزل های لب لباب

۵- صلوات نامه شیخ صدرالدین

۶- لمعهٔ هفتم یا لمعه نهم

۷ رساله در بیان شناختن نفس

۸ جواهر الاسلام

۹- مثنوی دینی

فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

مقام دوم مراقبت است و معنی مراقبت نگاهبانی و نگه داشتن است دل را و چنانکه لقمان حکیم پسر را
نبردند و شرها با او کردند با آنکه زنهار غافل نشوند و گوش ... میدیدند نفس را نیز بگوش
داشتن مر خطرات صحبت باشد که اگر از آن غافل بازماند طلب حق شود از ملاهی بانصیحت از آن
حاصل مراقبت آن کی بداند که خدای تعالی بر وی مطلع است در هر چه میکند و میاندیشد و حق
ظاهر آدمی بیند و حق تعالی ظاهر و باطن را بیند هر که این بشناخت و این معرفت بر دل او غالب
گشت ظاهر و باطن او با ادب شود و چه اگر بدین ایمان ندارد کافر است و اگر دارد و دلیری
عظیم است مخالفت کردن حق تعالی گفت الم یعلم بان الله یری عمر بن حمید رحمه الله گفت
ترسد بر بنده هر که بیم ترسنت ولی حبشی پیش رسول صلی الله علیه و سلم گفت گناه بسیار دارم
مرا توبه باشد یا نه گفت باشد گفت آن وقت که میکردم او میدید گفت آری نعره بزد و جان بداد
گفت حق تعالی ... پرستیم خدای را چنان پرست که تو او را می‌بینی و اگر تو نمی‌بینی او ترا می‌بیند و خبر بدانکه ...
رقیبست و در همه احوال کار مراقبت بباید چنانکه گفت ان الله کان علیکم رقیبا

آن باشد که تو بر [illegible] درشان [illegible] یکی [illegible] مرید [illegible] دیگران

[illegible] پیش میگیرد و دیگر مریدان [illegible] گفت هر مریدی [illegible] مرغی داد گفت [illegible] بکش

جایی که هیچکس نبیند هر یکی سوی جای خالی رفتند و بکشتند الا مریدی مرغ زنده باز آورد گفت

چرا نکشتی گفت هیچ جایی نیافتم که کسی نبیند که همه جای [illegible] بیند [illegible] مقدم گردانید

دیگران [illegible] و همیشه [illegible] است و [illegible] دیگر التفات نمیکنند و چون [illegible] یوسف [illegible] زلیخا بود

[illegible] اول بر خاست [illegible] پیدا شد روی پوشید یوسف

علیه السلام گفت [illegible] شرم دارم [illegible] که [illegible] شرم ندارم

[illegible] گفت چشم [illegible] گفت [illegible]

که نظر [illegible] بیشتر است از نظر تو [illegible] در خبر است که حق تعالی گفت [illegible]

[illegible] است که چون [illegible] معصیت کنند از علم من [illegible] و شرم دارند و [illegible]

[illegible] گفته [illegible]

[illegible] گفت من بنده ام [illegible] گفته [illegible]

که [illegible] خدای [illegible] که اگر [illegible] عمر رضی الله عنه [illegible]

[illegible] و گفت [illegible]

[illegible] والله اعلم

[illegible]

فصل بدانکه مردم را فرق بود و وحدت یکی را از مشایخ گفتند که دل از ان بنماز خوشنود گشتی
مشغول باشد و در بیت او خلل نبود زان حین التفات بغیر او شود در این خیر کجی ما
نبود که اول مراتب حال باشد و چه وجه هیچ خوش بیع نبود از مناجات باز ماند همه هیچ نیک گریه بود اوزد
دور اند به و حمیه حاجت شود تا حد هیچ نگاه ... دارد این آن حدیث که رسول صلی الله
علیه وسلم گفت من اصبح وهمومه هم واحد کفاه الله هموم الدنیا والآخرة یعنی
هرکه بامداد یکی غم خیزد و همه کار او کفایت کنند و کسی بدین صفت متفرق
چنان شود که با او سخن گویند نشنود و کسی پیش او رود و اگر چه چشم باز دارد
نه بیند عبد الواحد بن زید گفت کسی عزلت که از خلق مشغول شد
بخدا نیست گفت یکی سود انم که زنی عشق درباید عتبة الغلام دارد
گفت هیچ کس سوختیم قبله او در باز ... و یحیی بن زکریا علیه السلام بر
زنی بگذشت دست بروی زد بروی بار افتاد گفتند چرا چنین کردی گفت پنداشتم
که دیوارست و یکی گفت بر قومی بگذشتم که تیر می انداختند و یکی دورتر از ایشان

نشسته بود خود رفتم که با وی سخن گویم گفت مرا خدای تعالی اولیتر از سخن
گفتن گفتم تو تنهایی گفت نه که خدای تعالی و دو فرشته با من اند گفتم ازین قوم
سبقت که برد گفت آنکه خدای تعالی او را بیامرزید گفتم راه از کدام جانب است
روی سوی آسمان کرد و برخاست و برفت و گفت یا رب خدایا بیشتر خلق
تو غیر مشغول کرده تو بینی و بینش تو نیست شد او بود بدین مرتبه نشسته دیدی که
بر تن وی موی حرکت نمیکرد گفت این مرتبه یا ابن خفیف از که آموختی گفت از
گربه که او را بر سر سوراخ موش دیدم به انتظار دیدمش ساکنتر از من بود
شیخ عبدالله خفیف گوید که مرا نشان دادند که در مصر پیری و جوانی به مراقبه
نشسته اند برخاستم آنجا شدم دو شخص را دیدم روی به قبله نشسته بودند
سلام کردم جواب ندادند گفتم بخدای بر شما که جواب سلام دهید جوان
سر برآورد و گفت یا ابن خفیف دنیا اندکیست و از آن اندک اندکی بیش نمانده
است ازین اندک نصیب بسیار بستان یا ابن خفیف همانا فارغی که به تحیت ما
می پردازی این بگفت و سر فرو برد و من گرسنه و تشنه بودم گرسنگی و تشنگی

فراموش کرده‌ام و همگی من وارث آن‌اند و گرفته‌اند با ایشان دمی و با ایشان غایب نشستن و دعا دیگر

نکرده‌ام و نگفته‌ام که مرا بنده پسند گفت با آن خفیف‌تر اهل معنی‌ام مرا با ایشان بنموده روزی

آنجا با ایشان بودم که هیچ یک به چیزی نخوردیم و نخفتیم تا آنچه گفتم همه گفته در باب ایشان هم بر آنها بنده

در دیده آن چنین تر برآورد گفت عجب نیست ملک گفتن که دیده را و حضرا از خنده‌ها عالی تا پیش دیده‌ای

او بعد ولی تو اند و ترا بر آن فعل بند و بعد بر آن گمان نیست حال در عقبه مراقبت محمد الفقرا

که هیچ آن بالی مستغرق بود و نعمه تعمیم مراقبت مشایخان و احیای الدین است و این کسی

باشند که دانند که چند زیر تحت شان اطلاع است از نقوش بسیم میدیدند که در عظمت و جلال

او بعد هویت مستغرق شده باشند بلکه از ادراک خود و از احوال عالم و با خبر نیفتند و مثل نخیلان مجنون

که کسی تنها ماند میکند و با خود سخن میکند دارد کودکی در اوایل نفس قدم دارد با جنابه مجنون

بیهوش شده و مثل آن دیگر حیوان شده که ناگاه پادشاه باشد که او سوی بیچاره زنهار کند بر گردد

و بعد بیهوشی شوره هیبت بر کنیست که میکند عین در منزل در صحرا و سوره حوال و نظر و حرکات

حفظ میکند و مراقبه بکند و وقت‌ها کار را خفیه بکند و صرف نظر از خواطر اول بیش از آنکه عقیده بلکه

اول حاضر از گوش مع دل و عقیده دل سو مراقبه میکند تا بعد از آن اندیشه پدید آید پدید آید

اندیشه بد بدین بد عالمان زندیق که بدین گناه کنند اگر خدای بداند تمام کند و اگر

[illegible] نفس [illegible] و [illegible] [illegible] دارد و [illegible] کند که چرا

این [illegible] بد باید و فضیحت [illegible] آن [illegible] تقدیر کند [illegible]

[illegible] این [illegible] که [illegible] که و [illegible] و [illegible] کند با [illegible]

کند که دیوان [illegible] که چرا [illegible] دیگر [illegible] و [illegible] دیگر [illegible] دل

که [illegible] بلکه گویند [illegible] که [illegible] خدای [illegible] با [illegible] نفس [illegible] [illegible]

کسی [illegible] اگر [illegible] باید [illegible] خدای [illegible] گویند [illegible]

کسی که [illegible] شرط و [illegible] [illegible] که کردی [illegible] کردی که [illegible]

علم [illegible] اگر [illegible] باید و [illegible] کرده [illegible] گویند که [illegible]

که [illegible] که با [illegible] کنی و [illegible] کنی و [illegible] کنی تا [illegible]

[illegible] کردی [illegible] کنی [illegible] کنی با [illegible] کردی [illegible] اگر [illegible]

دیگر در [illegible] تقویت [illegible] که با [illegible] گفته بودند أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ

و گفته بودند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبَادٌ أَمْثَالُكُمْ

[illegible]

هر که بر نفس غالب نیست اگر عاشق بود از مراقبت دل غافل نباشد و اهل نفس که مراد دل نگاه

دارد و اگر هیچ نکند بخت از ایشان بدید نگاه. پس همت گیرید و قصد شهوت چون از هیچ نرود

و رسول صلی الله علیه وسلم گفت اَتَّقِ اللهَ عِنْدَكَ تهمت از تهمت پرهیز کن و از آن دوری گیرد

گناه بد بدتر آید از خدای پیرتر و بد آنکه شناختن آن که از خاطر عقبت که از جهت

کرامت و چیزی که از سوی نفس علیم تحمل و غریزت و کسی که گوید قوت آن نبود

که همیشه در صحبت ایشان باشد تا از آن دور باشد و کراهت کند و از عشقی که جز عشق با خدا باشد

در دنیا حذر کند که شیطان این نیابت بخواب داده بندی تعالی و چیزی کرده

دارد و عشق باید که با دوستان دارد که در دنیا و آخرت منزلت کرده آن دوری کمال الله که داد

شراب و دوستی من بنگیرند چه که از آن بزبان ... رسول صلی الله علیه وسلم گفت

حذر کن که دوستی بدر و کسی که در شب بیدار و در وقت غلبه شهوت کامل عقل بنا نند

دافع شهوت و ... تا قدر ... و در شب و ... رسول صلی الله علیه وسلم کرده

معنی کرد عقل ... که هرگز باز نیاید و علیه ... گفت

روشن بجای آید با ... روشن بگذارد ... از نظر ... مرقبت

او مشغول شود و مرفه بود و مباح آن لحظه که بادب نشسته بود و در نعمت غفلتی تمام منعم بود و بعضی مردمان
که همه وقت در حضور و ادب باشند مثلا اگر بنشینند بادب بنشینند و اگر بجنبند بادب بجنبند و اگر بخسبند و روی
بقبله کنند و مثل اگر طعامی خورند بدل فارغ نباشند در تفکر کنند که آن از چه راه حاصل شد و چگونه پدید آمد
در هر طعامی چندان عجایب صنع است در آفرینش وی صورت و رنگ و بوی و طعم و شکل آن و در
اعضای وی که آن طعام بکار دارد چون انگشت و دهان و دندان و حلق و معده و جگر و امثال آن
و آنچه بر وی مشغول طعام کنند و آنچه سبب حفظ آن شد تا هضم شود و آنچه سبب دفع ثقل است
و این همه عجایب صنع و حکمت و تفکر در وی جزو عبادتی بزرگ است و بعضی عجایب کردگاری
چنانکه همه عجایب صنع و حکمت و عظمت صانع ترقی کنند و در جمال و جلال کمال
او مستغرق شوند و این درجه صدیقان است و گروهی دیگر علما که بچشم خشم نگرند
نگرند و باین مشغول شوند که ایشان باین محتاج نبودند و تفکر در این نیز از دست بگذارند
بآن مشغول شوند که ایشان محتاج نبودند و تفکر در این قدر ضرورت کنند و بفراغت
و گروهی دیگر که شهوت بر ایشان غالب بود بنشینند که چگونه کنند که بهتر و خوشتر خورند
و بغایت آگاه شوند که طبخ و طباخ و طعام و میوه عیب کنند و ندانند که این صنع
کسی است که در صنعت عیب کند و این درجه اهل غفلت است و فرقه مبتلایی در شهوات